

اربعین و بررسی اختلاف اقوال / آیا اهل بیت (ع) اربعین به کربلا رسیدند

یا جدا! من خبر مرگ برادرم حسین را آورده ام. و اشک زینب هرگز نمی ایستاد و گریه و ناله او کاستی نمی گرفت و هر گاه نگاه به علی بن الحسین علیه السلام می کرد، حزن و اندوه او تازه و غمش افزوده می شد.

یا جدا! من خبر مرگ برادرم حسین را آورده ام. و اشک زینب هرگز نمی ایستاد و گریه و ناله او کاستی نمی گرفت و هر گاه نگاه به علی بن الحسین علیه السلام می کرد، حزن و اندوه او تازه و غمش افزوده می شد.

به گزارش خبرگزاری مهر، به هر حال پس از هفت روز که اهل بیت در شام بودند، به دستور یزید نعمان بن بشیر (1) وسائل سفر آنان را فراهم نمود و به همراهی مردی امین آنان را روانه مدینه منوره کرد (2). در هنگام حرکت، یزید امام سجاد علیه السلام را فرا خواند تا با او وداع کند و گفت: خدا پسر مرجانه را لعنت کند! اگر من با پدرت حسین ملاقات کرده بودم، هر خواسته ای که داشت، می پذیرفتم! و کشته شدن را به هر نحوی که بود، گرچه بعضی از فرزندانم کشته می شدند از او دور می کردم! ولی همانگونه که دیدی شهادت او قضای الهی بود!! چون به وطن رفتی و در آنجا استقرار یافتی، پیوسته با من مکاتبه کن و حاجات و خواسته های خود را برای من بنویس! (3) آنگاه دوباره نعمان بن بشیر را خواست و برای رعایت حال و حفظ آبروی اهل بیت به او سفارش کرد که شبها اهل بیت را حرکت دهد و در پیشاپیش آنان خود حرکت کند و اگر علی بن الحسین را در بین راه حاجتی باشد برآورده سازد؛ و نیز سی سوار در خدمت ایشان مأمور ساخت؛ و به روایتی خود نعمان بن بشیر را و به قولی بشیر بن حذلم را با آنان همراه کرد (4).

و همانگونه که یزید سفارش کرده بود به آهستگی و مدارا طی مسافت کردند و به هنگام حرکت، فرستادگان یزید بسان نگهبانان گرداگرد آنان را می گرفتند، و چون در مکانی فرود می آمدند از اطراف آنان دور می شدند که به آسانی بتوانند وضو سازند.

اربعین

اهل بیت علیهم السلام به سفر خود ادامه دادند تا به دو راهی جاده عراق و مدینه رسیدند، چون به این مکان رسیدند، از امیر کاروان خواستند تا آنان را به کربلا ببرد، و او آنان را بسوی کربلا حرکت داد، چون به کربلا رسیدند، جابر بن عبد الله انصاری (5) را دیدند که با تنی چند از بنی هاشم و خاندان پیامبر برای زیارت حسین علیه السلام آمده بودند، همزمان با آنان به کربلا وارد شدند و سخت گریستند و ناله و زاری کردند و بر صورت خود سیلی زده و ناله های جانشور سر دادند و زنان روستاهای مجاور نیز به آنان پیوستند (6)، زینب علیها السلام در میان جمع زنان آمد و گریبان چاک زد و با صوتی حزین که دلها را جریحه دار می کرد می گفت: «وا اها! و احسیناه! و احبیب رسول الله و ابن مکه و منی! و ابن فاطمة الزهراء! و ابن علی المرتضی! آه ثم آه!» پس بیهوش گردید.

آنگاه ام کلثوم لطمه به صورت زد و با صدایی بلند می گفت: امروز محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا از دنیا رفته اند؛ و دیگر زنان نیز سیلی به صورت زده و گریه و شیون می کردند.

سکینه چون چنین دید، فریاد زد: وا محمده! وا جدا! چه سخت است بر تو تحمل آنچه با اهل بیت تو کرده اند، آنان را از دم تیغ گذراندند و بعد عریانشان نمودند! (7)

عطیه عوفی (8) می گوید: با جابر بن عبد الله به عزم زیارت قبر حسین علیه السلام بیرون آمدم و چون به کربلا رسیدیم جابر نزدیک شط فرات رفته و غسل کرد و ردائی همانند شخص محرم بر تن نمود و همیانی را گشود که در آن بوی خوش بود و خود را معطر کرد و هر گامی که بر می داشت ذکر خدا می گفت تا نزدیک قبر مقدس رسید و به من گفت: دستم را بر روی قبر بگذار! چون چنین کردم، بر روی قبر از هوش رفت.

من آب بر روی جابر پاشیدم تا به هوش آمد، آنگاه سه مرتبه گفت: یا حسین! سپس گفت: «حبیب لا یحبیب حبیبه!»، و بعد اضافه کرد: چه تمنای جواب داری که حسین در خون خود آغشته و بین سر و بدنش جدائی افتاده است! و گفت: فاشهد انک ابن خیر النبیین و ابن سید المؤمنین و ابن حلیف التقوی و سلیل الهدی و خامس اصحاب الکساء و ابن سید النقباء و ابن فاطمة سیده النساء، و مالک لا تکنون هکذا و قد غذتک کف سید المرسلین و ربیت فی حجر المتقین و رضعت من ثدی الایمان و فطمت بالاسلام فطبت حیا و طبت میتا غیر ان قلوب المؤمنین غیر طیبة لفراقک و لا شاکة فی الخیرة لک فعلیک سلام الله و رضوانه و اشهد انک مضیت علی ما مضی علیه اخوک یحیی بن زکریا.

من گواهی می دهم که تو فرزند بهترین پیامبران و فرزند بزرگ مؤمنین می باشی، تو فرزند سلاله هدایت و تقوایی و پنجمین نفر از اصحاب کساء و عبایی، تو فرزند بزرگ نقیبان و فرزند فاطمه سیده بانوانی، و چرا چنین نباشد که دست سید المرسلین تو را غذا داد و در دامن پرهیزگاران پرورش یافتی و از پستان ایمان شیر خوردی و پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی و دلهای مؤمنان را از فراق خود اندوهگین کردی پس سلام و رضوان خدا بر تو باد، تو بر همان طریقه رفتی که برادرت یحیی بن زکریا شهید گشت.

آنگاه چشمش را به اطراف قبر گردانید و گفت: السلام علیک ایتهالارواح التي حلت بفناء الحسین و اناخت برحله، اشهد انکم اقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم الملحدین و عبدتم الله حتی اتاکم الیقین. سلام بر

شما ای ارواحی که در کنار حسین نزول کرده و آرمیدید، گواهی می‌دهم که شما نماز را بپا داشته و زکوة را ادا نموده و به معروف امر و از منکر نهی کردید، و با ملحدین و کفار مبارزه و جهاد کرده، و خدا را تا هنگام مردن عبادت نمودید. و اضافه نمود: به آن خدائی که پیامبر را به حق مبعوث کرد ما در آنچه شما شهدا در آن وارد شده اید شریک هستیم. عطیه می‌گوید: به جابر گفتم: ما کاری نکردیم! اینان شهید شده‌اند. گفت: ای عطیه! از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «من احب قوما حشر معهم و من احب عمل قوم اشرك فی عملهم» (9) «هر که گروهی را دوست داشته باشد با همانان محشر گردد، و هر که عمل جماعتی را دوست داشته باشد در عمل آنها شریک خواهد بود».

اربیین و اختلاف اقوال

در تاریخ حبیب السیر آمده است: یزید بن معاویه سرهای مقدس شهدا را در اختیار علی بن الحسین علیه السلام قرار داد، و آن بزرگوار در روز بیستم ماه صفر آن سرها را به بدنهای پاکشان ملحق نمود و آنگاه عازم مدینه طیبه گردید (10). ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه گفته است: در روز بیستم ماه صفر، سر مقدس حسین علیه السلام به بدن مطهرش باز گردانیده و دفن شد به هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه السلام بعد از بازگشت از شام در روز اربیین جهت زیارت آمده بودند (11). سید ابن طاووس در اقبال می‌گوید: چگونه روز بیستم ماه صفر، روز اربیین است در حالی که حسین صلوات الله علیه روز دهم محرم به شهادت رسید، بنابر این اربیین، روز نوزدهم ماه صفر باید باشد (12).

آنگاه سید می‌گوید: محتمل است ماه محرم سال 61 کم بوده است، یعنی 29 روز بوده که طبعاً بیستم ماه صفر، روز اربیین است، و احتمال دارد که ماه محرم تمام بوده ولی چون امام حسین علیه السلام در پایان روز عاشورا شهید گردیده لذا روز عاشورا را به حساب نیاورده‌اند. و در مصباح آمده است: حرم حسین علیه السلام در روز بیستم ماه صفر به همراه علی بن الحسین به مدینه رسیدند، و شیخ مفید همین قول را اختیار کرده است، و در غیر مصباح آمده است که ایشان در روز بیستم ماه صفر بعد از مراجعت از شام به کربلا رسیدند (13).

همانگونه که در نقلهای ذکر شده مشهود است اهل بیت علیهم السلام در همان سالی که حادثه کربلا رخ داد سال 61 پس از مراجعت از شام و در روز اربیین به کربلا آمدند، و یا اینکه در سنه 62 یعنی یک سال بعد از شهادت رهسپار کربلا شده‌اند؛ و ما در اینجا به صورت اختصار عیناً آنچه در این رابطه گفته و یا نوشته شده است ذکر می‌کنیم:

قول اول: اهل بیت در همان سال 61 پس از مراجعت از شام و در روز بیستم صفر به کربلا وارد شدند، و این همان قول صاحب تاریخ حبیب السیر است که قبلاً بازگو کردیم، و در الآثار الباقیه ابو ریحان نیز همین قول آمده و ظاهر عبارت سید ابن طاووس در الملهوف هم همین مطلب را می‌رساند (14) و ابن نما در مثير الاحزان نیز همین قول را نقل کرده است (15).

قول دوم: اهل بیت علیه السلام همان سال در روز بیستم صفر به کربلا و قبل از رفتن به شام از کربلا عبور نمودند و بر مزار شهیدان خود عزاداری کردند، و سپهر مؤلف ناسخ التواریخ بر این قول است. و این احتمال گرچه بعید به نظر می‌رسد، زیرا در نقلی بدان اشاره نشده است ولی احتمالی است که ثبوتاً مانعی ندارد و دلیلی برای اثبات آن نیست (16).

قول سوم: آل البیت در سال 62، یعنی یک سال بعد و در روز بیستم صفر به کربلا آمده‌اند. صاحب قمقام زخار می‌گوید: مسافت و عادت تشریف فرمائی به حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز اربیین سال 61 هجری به کربلای معلی مشکل، بلکه خلاف عقل است؛ زیرا امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به درجه رفیع شهادت نائل آمد و عمر بن سعد یک روز برای دفن کشتگان خود در آنجا توقف و روز یازدهم به جانب کوفه حرکت کرد و از کربلای معلی تا کوفه به خط مستقیم تخمیناً هشت فرسخ است، و چند روزی هم عبیدالله بن زیاد اهل عصمت را در کوفه برای معرفی آنان و کار بزرگی که صورت گرفته و ارباب قبایل عرب نگاه داشت تا از یزید خبر رسید که پردگیان حرم را به دمشق اعزام دارد و او هم اسیران را از راه حران و جزیره و حلب به شام فرستاد که مسافت دوری است و فاصله کوفه تا دمشق به خط مستقیم تقریباً صد و هفتاد و پنج فرسخ است و پس از ورود به شام به روایتی تا شش ماه اهل بیت را نگاه داشتند تا آتش شعله‌ور غضب یزید خاموش شد و پس از حصول اطمینان از عدم شورش مردم موافقت کرد که حضرت سجاد با پردگیان حرم به مدینه بازگردد، پس چگونه اینهمه وقایع می‌تواند در چهل روز صورت گرفته باشد، قطعاً ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا در سال دیگر بوده است (17) که سال شصت و دو هجری باشد و هر کس به نظر تدبیر در این مسأله بیندیشد نامه نگار را تصدیق خواهد کرد، و جابر بن عبد الله هم در اربیین شصت و دو به زیارت مشرف شده است و شرافت جابر در این است که او اولین کسی است که از صحابه کبار و مخلصین سوگوار که شد رحال کرده و به این سعادت نایل آمده است، کفی به فخرا، و نامه نگار در این قول منفرد است: می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون! و الله ولی التوفیق (18).

قول چهارم: احتمال دیگری وجود دارد که اهل بیت ابتدا به مدینه آمدند و از مدینه عازم کربلا شدند و سر مقدس امام را نیز در این سفر با خود برده و به بدن مطهر حسین علیه السلام ملحق نموده‌اند، اما نه در اربیین سال 61 هجری بلکه پس از مراجعت به مدینه به کربلا رفته‌اند. ابن جوزی از هشام و بعضی دیگر نقل کرده است که سر مقدس حسین علیه السلام با اسیران به مدینه آورده شد، و سپس به کربلا حمل گردیده است و با بدن مطهر دفن شده است (19).

و از بعضی از مورخان نقل شده است که: صورت حال جریان اقتضاء می‌کند که اهل بیت در مدتی بیش از چهل روز از زمان شهادت امام حسین علیه السلام به عراق یا به مدینه رفته باشند، و بازگشت آنها به کربلا، ممکن است، ولی روز بیستم صفر

نبوده است زیرا جابر بن عبدالله انصاری هم از حجاز آمده بود و رسیدن خبر به حجاز و حرکت جابر از آنجا قهرا زمانی بیش از چهل روز را می طلبد یا اینکه باید بگوئیم جابر از مدینه نیامده بود بلکه از کوفه و یا از شهری دیگر عازم کربلا شده بود (20).

توقف در کربلا

خاندان داغدیده رسالت پس از ورود به کربلا برای شهیدان خود به عزاداری پرداختند، چون هنگام حرکت بسوی کوفه اجازه عزاداری به آنان نداده بودند، و همانگونه که سید ابن طاووس در الملهوف نقل کرده است که «واقاموا المآثم المقرحة للاکباد» (21) «ماتمهای جگرخراش بپا داشتند» و تا سه روز امر بدین منوال سپری شد (22).

حرکت از کربلا

اگر زنان و کودکان در کنار این قبور می ماندند، خود را در اثر شیون و زاری و گریستن و نوحه کردن هلاک می نمودند، لذا علی بن الحسین علیه السلام فرمان داد تا بار شتران را ببندند و از کربلا به طرف مدینه حرکت کنند. چون بارها را بستند و آماده حرکت شدند، سکینه علیها السلام اهل حرم را با ناله و فریاد به جانب مزار مقدس امام جهت وداع حرکت داد و جملگی در اطراف قبر مقدس گرد آمدند. سکینه قبر پدر را در آغوش گرفت و شدیداً گریست و به سختی نالید و این ابیات را زمزمه کرد:

الا یا کربلا نودعک جسما

بلا کفن و لا غسل دفینا

الا یا کربلا نودعک روحا

لاحمد و الوصى مع الامینا (23)

بازگشت به مدینه

ام کلثوم علیها السلام در حالی که همراه کاروان کربلا عازم شهر مدینه گردید می گریست و این اشعار را می خواند (24):

مدینه جدنا لا تقبلینا

فبالحسرات و الاحزان جینا

خرجنا منک بالاهلین جمعا

رجعنا لا رجال و لا بنینا

و کنا فی الخروج بجمع شمل

رجعنا حاسرین مسلبینا

و کنا فی امان الله جهرا

رجعنا بالقطیعة خائفینا

و مولانا الحسین لنا انیس

رجعنا و الحسین به رهینا

فنحن الضائعات بلا کفیل

و نحن النائحات علی اخینا

و نحن السائرات علی المطایا

نشال علی الجمال المبغضینا؟

و نحن بنات یس و طه

و نحن الباکیات علی ابینا

و نحن الطاهرات بلا خفاء

و نحن المخلصون المصطفونا

و نحن، الصابرات علی البلیا

و نحن الصادقون الناصحونا

الا یا جدنا بلغت عدانا

مناها و اشتفی الاعداء فینا

لقد هتکوا النساء و حملوها

علی الاقتاب قهرا اجمعینا (25)

مدینه! کاروانی سوی تو با شیون آوردم

ره آوردم بود اشکی که، دامن دامن آوردم

مدینه! در به رویم وا مکن! چون یک جهان ماتم

ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم!

اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم

که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم

اسیرم کرد اگر دشمن، بجان دوست خرسندم

به پایان خدمت خود را به نحو احسن آوردم

مدینه! یوسف آل علی را بردم، و اکنون

اگر او را نیاوردم، از و پیراهن آوردم!
مدینه! از بنی هاشم نگردد با خبر یک تن؟!
که من از کوفه، پیغام سر دور از تن آوردم!
مدینه! اگر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم
که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم!
مدینه! این اسیریه‌ها نشد سد رهم، بنگر!
چها با خطبه‌های خود به روز دشمن آوردم؟! (26).

پاداش همراهی خوب

حارث بن کعب می‌گوید: فاطمه دختر علی بن ابی طالب، علیه السلام به من گفت: به خواهرم زینب علیها السلام گفتم: این مرد شامی که از شام به همراه ما آمد، شرائط خدمت را نیکو بجای آورد، بجاست که او را صلتی و یا پاداشی دهیم.
زینب علیها السلام گفت: بخدا سوگند چیزی نداریم که به او هدیه کنیم بجز همین زیورها! گفتم: همین‌ها را به او خواهیم داد!
فاطمه دختر علی علیه السلام می‌گوید: من دست بند و بازوبند خود را بیرون آوردم و خواهرم نیز چنین کرد! و آنها را برای آن مرد شامی فرستادیم و عذر خواسته و برای او پیغام فرستادیم که این پاداش همراهی خوب تو با ما است. آن مرد شامی زیورهای ما را باز پس فرستاد و گفت: اگر من برای دنیا هم این خدمت را کرده بودم پاداشی کمتر از این نیز سزاوار من بود، ولی بخدا سوگند که آنچه کرده‌ام برای خشنودی خدا بوده و به پاس خویشاوندی شما با رسول خدا بوده است (27).

بشیر در مدینه

کاروان آل البیت به جانب شهر مدینه رهسپار شد. بشیر بن جذلم می‌گوید: به آرامی می‌رفتیم تا به شهر مدینه نزدیک شدیم، حضرت سجاد علیه السلام فرمود تا بار از شتران برداشته خیمه‌ها را برافراشتند و اهل حرم در آن خیمه‌ها فرود آمدند، امام علی بن الحسین مرا طلبید و فرمود: خدای تعالی پدرت جذلم را رحمت کند که شاعری نیکو بود، آیا تو را از شعر بهره‌ای هست؟!

عرض کردم: آری یابن رسول الله! فرمود: هم اکنون وارد شهر مدینه شو! و خبر شهادت ابی عبد الله علیه السلام و ورود ما را به مردم ابلاغ کن!

بشیر گوید: بر اسب خویش سوار شدم و با شتاب وارد شهر مدینه شدم و به جانب مسجد نبوی رفتم، چون بدانجا رسیدم با صدایی بلند و رسا این اشعار را که مرتجلا سروده بودم، خواندم:

یا اهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین و ادمعی مدرار

الجسم منه بکربلا مخرج

و الرأس منه علی القنّاة یدار (28)

سپس روی به مردم کردم و گفتم: این علی بن الحسین علیهما السلام است که با عمه‌ها و خواهرانش در بیرون شهر مدینه فرود آمده‌اند و من فرستاده‌ام اویم که شما را از ماجرای که بر آنان رفته است آگاه سازم. وقتی این خبر را به مردم رساندم، در مدینه هیچ زنی نماند مگر اینکه از خانه خود بیرون آمد در حالی که زاری می‌کرد و می‌گریست، و من همانند آن روز را به یاد ندارم که گروه بسیاری از مردم یکدل و یکزبان گریه کنند و بر مسلمانان تلختر از آن روز را ندیدم (29).
در آن هنگام شنیدم که بانویی برای حسین علیه السلام چنین نوحه سرائی می‌کرد:

نعی سیدی ناع ناع فاجعاً

و امرضی ناع ناع فافجعاً

فعینی جوداً بالدموع و اسکبا

وجوداً بدمع بعد دمعکما معا

علی من وهی عرش الجلیل فزعزعا

فاصبح هذا المجد و الدین اجدعا

علی ابن نبی الله و ابن وصیه

و ان کان عنا شاحط الدار اشعاً (30)

پس از خواندن این ابیات، آن بانو به من گفت: ای مرد! مصیبت و اندوه ما را در سوگ حسین تازه کردی و زخمهایی را که هنوز التیام نیافته بود از نو چنان خراشیدی که دیگر امید بهبودی نیست، خداوند تو را بیامرزد، تو کیستی؟! گفتم: بشیر بن جذلم، مولایم علی بن الحسین مرا فرستاد تا خبر ورودشان را به اهل مدینه بدهم، و او با اهل بیت ابی عبد الله در فلان نقطه فرود آمده است (31).

استقبال از کاروان کربلا

بشیر گوید: مردم مدینه یکپارچه بسوی کاروان حرکت کردند، و من نیز اسبم را بسرعت راندم و دیدم مردم همه راهها را با حضور خود سد کرده‌اند، بناچار از اسب پیاده شدم و با زحمت از میان مردم گذشتم و خود را به خیمه‌های آل البیت رساندم.
علی بن الحسین علیه السلام داخل خیمه بود، بیرون آمد و دستمالی در دست آن حضرت بود که اشک از رخسار مبارکش پاک

می کرد، مردی منبری آورد و آن حضرت بر آن نشست و اشک از دیدگانش جاری بود، صدای مردم به گریه بلند شد و زنان ناله و زاری می کردند و مردم از هر طرف به آن حضرت دلداری و تسلیت می گفتند، آن منطقه پر از شیون و فریاد شده بود، تا آنکه حضرت سجاد علیه السلام با دست خویش اشاره کرد که ساکت شوند و سپس این خطبه را ایراد فرمود:

خطبه امام سجاد علیه السلام

الحمد لله رب العالمین، مالک يوم الدين، باری ء الخلائق اجمعین، الذی بعد فارتفع فی السموات العلی و قرب فشهد النجوى، نحمده على عظام الامور و فجائع الدهور و الم الفجائع و مضاضة اللواذع و جلیل الرزء و عظیم المصائب الفاطعة الكاظة الفاحدة الجائحة.

ایها القوم! ان الله و له الحمد ابتلانا بمصائب جلیلة و ثلثة فی الاسلام عظيمة، قتل ابو عبد الله الحسين عليه السلام و عترته و سبی نسأوه وصيته و داروا برأسه فی البلدان من فوق عالی السنان و هذه الرزية التي لا مثلهارزية.

ایها الناس! فای رجالات منكم تسرون بعد قتله؟! ام ای فؤاد لا يحزن من اجله؟ ام اية عين منكم تحبس دمعها و تضن عن انهمالها؟! فلقد بكت السبع الشداد لقتله و بكت البحار بامواجها و السموات باركانها و الارض بارجائها و الاشجار باغصانها و الحيتان و لجج البحار و الملائكة المقربون و اهل السموات اجمعون.

یا ایها الناس! ای قلب لا ينصدع لقتله؟! ام ای فؤاد لا يحزن اليه؟! ام ای سمع يسمع هذه الثلثة التي ثلمت فی الاسلام و لا يصم.

ایها الناس! اصبحنا مطرودین مشردين مذودین و شاسعین عن الامصار كأنا اولاد ترک و کابل من غیر جرم اجترمناه و لا مکروه ارتکبناه و لا ثلثة فی الاسلام ثلمناها، ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین

ان هذا الا اختلاق (32) .

و الله لو ان النبی صلی الله علیه و آله تقدم اليهم فی قتالنا كما تقدم اليهم فی الوصاية بنا لما ازدادوا علی ما فعلوا بنا، فانا لله و انا اليه راجعون من مصيبة ما اعظمها و اوجعها و افجعها و اكظها و افظعها و امرها و افدحها فعند الله نحتسب فيما اصابنا و ما بلغ بنا فانه عزیز ذوانتقام (33) .

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که پروردگار عالمیان و مالک روز جزا و آفریننده همه خلایق است، آن خدایی که مقامش آنقدر رفیع است که گویا در بلندترین مرتبه آسمانها قرار گرفته (و از دسترس عقل و فکر بلند پروازان بشری بسیار دور است) و آنقدر به آدمی نزدیک است که حتی زمزمه ها را می شنود، او را بر سختیهای بزرگ و آسیبهای زمانه و آزار و حوادث ناگوار و مصائب دلخراش و بلاهای جانسوز و مصیبتهای بزرگ و سخت و رنج آور و بنیان سوز سپاسگزارم.

ای مردم! خداوند تبارک و تعالی، که حمد مخصوص اوست، ما را به مصیبتهای بزرگی مبتلا کرد و شکاف بزرگی در اسلام پدید آمد، ابو عبد الله الحسين و عترتش کشته شدند! اهل حرم و کودکان او را اسیر کردند و سر مبارک او را در شهرها و بر نیزه گردانیدند! و این مصیبتی است که همانندی ندارد.

ای مردم! کدامیک از مردان شما بعد از شهادت او می تواند شادی کند؟! یا کدام دلی است که به خاطر او محزون نباشد؟! و یا کدام چشمی است که بتواند اشک خود را نگاه دارد و آن را از ریختن باز دارد؟! هفت آسمان که دارای بنائی شدید است (34) در شهادت او گریستند، دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان و زمین از همه جوانب و درختان و شاخه های درختان و ماهیان و لجه های دریاها و فرشتگان مقرب و نیز ساکنان آسمانها تمام بر او گریستند. ای مردم! کدامین دل است که از کشته شدن او از هم نشکافد؟! و یا کدامین دل است که برای او ننالد؟! یا کدامین گوش است که صدای شکافی را که در اسلام پدید آمده بشنود و کرد نشود؟! ای مردم! ما صبح کردیم در حالی که رانده شدیم، از هم پراکنده شدیم و از وطن خود دور افتادیم، گویا ما فرزندان ترک و کابل بودیم، بدون آنکه جرمی کرده یا ناپسندی مرتکب شده باشیم با ما چنین کردند، حتی چنین چیزی را در مورد نیاکان بزرگوار پیشین خود ننشیده ایم، «و این بجز تزویر نیست». بخدا سوگند که اگر رسول خدا به جای آن سفارشها، به جنگ با ما فرمان می داد، بیش از این نمی توانستند کاری انجام دهند! انا لله و انا اليه راجعون. چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراشی و چه اندوه تلخ و بنیان کنی؟! از خدا اجر این مصیبت را که به ما روی آورده است، خواهانم که او پیروز و منتقم است (35) .

صوحان بن صعصعه (36)

در این هنگام، صوحان بن صعصعة بن صوحان عبدی از جای برخاست او مردی زمین گیر بود و از امام عذر خواهی کرد که: پاهای من علیل و ناتوان است. امام سجاد علیه السلام عذر او را پذیرفت و خشنودی خود را از او ابراز داشت و بر پدرش صعصعه درود فرستاد (37) .

ورود به مدینه

اهل بیت علیهم السلام در روز جمعه هنگامی که خطیب سرگرم خواندن خطبه نیمز جمعه بود، وارد مدینه شدند و مصائب حسین علیه السلام و آنچه را بر او وارد شده بود برای مردم بازگو کردند. داغها تازه شد و باز حزن و اندوه آنان را فرا گرفت و در سوگ شهیدان کربلا نوحه سرایی کرده و می گریستند و آن روز همانند روز رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود که تمام مردم مدینه اجتماع کرده و به عزاداری پرداختند. ام کلثوم علیها السلام در حالی که می گریست وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شد و روی به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: سلام بر تو ای جد بزرگوار من، خبر شهادت فرزندت حسین علیه

السلام را برای تو آورده ام!

پس ناله بلندی از قبر مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست! و چون مردم این ناله را شنیدند بشدت گریستند و ناله و شیون همه جا را گرفت. سپس علی بن الحسین علیه السلام به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و صورت بر روی قبر مطهر نهاده گریست (39). راوی گوید: زینب علیها السلام آمد و دو طرف در مسجد را گرفت و فریاد زد: یا جداه! من خبر مرگ برادرم حسین را آورده ام. و اشک زینب هرگز نمی ایستاد و گریه و ناله او کاستی نمی گرفت و هر گاه نگاه به علی بن الحسین علیه السلام می کرد، حزن و اندوه او تازه و غمش افزوده می شد (40).

برخیز و حال زینب خونین جگر بپرس

از دختر ستمزده حال پسر بپرس

همراه ما به دشت بلاگر نبوده ای

من بوده ام، حکایتشان سر بسر بپرس

پی نوشت ها:

1. نعمان بن بشیر همان کسی است که هنگام ورود مسلم بن عقیل به کوفه از طرف یزید امیر کوفه بود، یزید او را برکنار و به جای او عبید الله بن زیاد را به امارت کوفه برگزید. نعمان به شام آمد و از هواداران معاویه و یزید بود. پس از هلاکت یزید، مردم را به بیعت عبد الله بن زبیر فرا خواند، اهالی حمص با او مخالفت کرده و او را بعد از واقعه مرج راهط در سال شصت و چهار هجری کشتند. (الاستیعاب 4/1496).

2. قمقام زخار. 579

3. تاریخ طبری 5/233.

4. قمقام زخار. 579

5. او جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام انصاری است، مادرش نسیبه دختر عقبه می باشد، در بیعت عقبه ثانیه در مکه با پدرش حضور داشته ولی کودک بوده است؛ بعضی او را از شرکت کنندگان در جنگ بدر ذکر کرده اند؛ او با پیامبر صلی الله علیه و آله در 18 غزوه شرکت نمود، و بعد از رسول خدا در صفین در خدمت علی علیه السلام بوده و از کسانی است که سنت پیامبر بسیار از او نقل شده است؛ او در آخر عمر نابینا گردید؛ در سال 74 یا 78 و یا 79 در سن 94 سالگی در مدینه رحلت نمود. (الاستیعاب 1/219).

6. الملهوف. 82

7. الدمعة الساکبة 5/162.

8. عطیه عوفی را شیخ طوسی از اصحاب امیر المؤمنین در رجال خود ذکر کرده و او معروف به بکالی است که قبیله ای از همدان می باشد، و او دارای تفسیر قرآنی بوده است در پنج قسمت و خود او می گوید: قرآن را با تفسیرش سه بار بر ابن عباس عرضه کردم و اما قرائت قرآن را هفتاد مرتبه نزد او قرائت نمودم. (تنقیح المقال 2/253).

9. بحار الانوار 65/130.

10. نفس المهموم. 466

11. مقتل الحسین مقرر. 371

12. مسار الشیعه 62. و مرحوم شیخ بهائی رحمه الله بر اساس همین احتمال روز اربعین را روز نوزدهم ماه صفر قرار داده است. (توضیح المقاصد 6).

13. قمقام زخار. 585

14. الملهوف. 82

15. مثیر الاحزان. 107

16. ناسخ التواریخ احوالات امام حسین 3/176.

17. از این مقدمات، نمی توان نتیجه گرفت که اهل بیت علیه السلام در اربعین سال شصت و دو به کربلا آمده اند؛ زیرا اولاً نگاه داشتن اهل بیت در کوفه به مدت زیاد، قطعی نیست با توجه به اینکه بعضی ورود اهل بیت را به شام در روز اول ماه صفر ذکر کرده اند چنانچه گذشت و آن مقدمات چون قطعی نیست بنابر این نتیجه قطعی هم بدست نمی دهد؛ ثانیاً احتمال دارد همانگونه که بعضی گفته اند اهل بیت در همان سال 61 و قبل از رفتن به شام از مسیر کربلا عبور کرده و بر قبور شهیدان عزاداری کرده باشند چنانچه مرحوم سپهر مؤلف ناسخ التواریخ گفته است، مضافاً بر اینکه مرحوم قاضی طباطبائی رحمه الله کتابی بنام «تحقیق در روز اربعین امام حسین علیه السلام» تألیف نموده و تمام ایرادهای وارده را مبنی بر آمدن اهل بیت در اربعین سال 61 را پاسخ داده است، بنابر این به صرف استبعاد نمی توان به نتیجه قطعی رسید و آمدن اهل بیت را به کربلا مانند بعضی در اربعین اول انکار کرد.

18. قمقام زخار. 586

19. تذکرة الخواص 150. ولی در این نقل مذکور نیست که سر مقدس امام توسط چه کسی به کربلا حمل شده است، و آیا اهل بیت همراه سر مقدس به کربلا آمده اند یا تنها سر مقدس به کربلا حمل و دفن شده است؟

20. قمقام زخار 586. ولی این احتمال با تصریح بزرگانی همانند سید ابن طاووس و ابن نما و شیخ بهائی

که جابر بن عبد الله و اهل بیت در روز اربعین همزمان در کربلا بوده اند منافات دارد.

21. الملهوف. 82.

22. ذریعة النجاة. 271.

23. «ای کربلا! بدنی را در تو به ودیعه گذاردیم، که بدون غسل و کفن مدفون شد؛ ای کربلا! کسی را به یادگار در تو نهادیم که او روح احمد و وصی اوست» .

24. الدمعة الساکبة / 5. 163.

25. قمقام زخار. 583.

این اشعار را صاحب قمقام نقل کرده است و می گوید: نسبت دادن این اشعار به آن حضرت با روایت کامل بهائی که گفته ام کلثوم در دمشق وفات یافت خالی از اشکال نیست.

ولی ما در همین کتاب از مسعودی مؤلف مروج الذهب نقل کردیم که امام علی بن ابی طالب دو فرزند به نام ام کلثوم داشته و کنیت زینب عقيله نیز ام کلثوم بوده است؛ بنابر این ممکن است مراد از ام کلثوم بر فرض صحت نقل کامل بهائی، زینب علیها السلام باشد، بعلاوه ممکن است که مراد همان ام کلثوم باشد که همراه اهل بیت به مدینه آمده و سپس به شام مراجعت کرده و در آنجا وفات یافته است. و بعضی بر این عقیده اند.

26. «ای مدینه جد ما! نپذیر ما را، که ما با حسرت و اندوه ها بازگشتیم؛ از تو با همه خویشان بیرون رفته، و چون بازگشتیم نه مردان و نه کودکانی با ماست؛ در هنگام خروج جمع ما کامل بود و اکنون در بازگشت برهنه و غارت شده ایم؛ در ظاهر در امان خدا بودیم و اکنون که بازگشتیم هنوز بر ستم ظالمان و بریدن پیمانشان بیمناک هستیم؛ انیس ما مولایمان حسین بود، و چون آمدیم حسین را در کربلا گرو گذاردیم؛ مائیم که سرگردان و بدون کفیل شدیم، مائیم که بر برادر خود نوحه کردیم؛ و مائیم که بر شتران حمل شدیم، و ما را بر شتران درشت خوی سوار کردند؛ ما دختران یاسین و طاهائیم، و مائیم که در سوگ پدر خود گریستیم؛ پاکان بدون خفاء مائیم، و مخلصان و برگزیدگان مائیم؛ ما بردباران بر بلا هستیم، و ما راستگویان ناصحیم؛ ای جد ما! دشمنان ما به آرزویشان رسیدند، و تشفی یافتند به سبب قتل ما؛ حرمت زنان را هتک نمودند و تمام آنها را بر جهاز شتران به قهر حمل کردند» .

27. مرحوم مجلسی این اشعار را زیاده بر آنچه ما آوردیم، ذکر کرده است؛ به بحار الانوار 197/45 مراجعه شود.

28. شعر از محمد جواد غفور زاده کاشانی (شفق) است.

29. تاریخ طبری / 5. 233.

30. «ای مردم مدینه! دیگر اینجا جای اقامت شما نیست، که حسین کشته شد و اشک من در سوگ او روان است؛ پیکر مطهرش در کربلا به خاک و خون آغشته است، و سر منورش را بر روی نیزه از شهری به شهر دیگر می برند» .

31. نفس المهموم. 467.

32. «خبر دهنده ای، خبر مرگ بزرگ و سالار مرا داد و دلم را به درد آورد، و با دادن آن خبر مرا بیمار کرد؛ ای چشمان من! اشک بریزید و بسیار بگریید، باز هم اشک بریزید و باز هم بگریید، در سوگ آن کسی که مصیبت او عرش خدا را به لرزه در آورد، و شکوه و جلالت دین را کاست؛ (گریه کنید) بر پسر پیامبر و فرزند وصی او، اگر چه منزل و جایگاه او از ما دور است» .

33. قمقام زخار. 581.

34. سوره ص: 7.

35. الملهوف. 84.

36. تفسیر المیزان 163/20 «و بنینا فوقکم سبعا شدادا» ای سبع سماوات شدیدة فی بنائها .

37. الدمعة الساکبة / 5. 427.

38. پدرش صعصعة بن صوحان، مردی بلند مرتبه و بلند قدر و از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است: کسی از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام نبود که حق امام علی علیه السلام بشناسد مگر صعصعه و اصحاب و یاران صعصعه. او دارای مناقب بسیاری است و ابن عبد البر او را از اصحاب رسول خدا دانسته. صعصعه از کسانی است که عهدنامه امیر المؤمنین علیه السلام را به مالک اشتر نقل کرده است. (تنقیح المقال 98/2) .

39. الملهوف. 85.

40. الدمعة الساکبة / 5. 164.

41. الدمعة الساکبة / 5. 162.

42. بحار الانوار 45/ 198.

*منبع: سایت آیت الله محمدعلی جاودان